

کشف انگیزه‌های غرور

و

فریب در انسان

مؤلف:

ابوحامد محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵ هـ)

مترجم:

مصطفی اربابی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۳	مقدمه مترجم.....
	در این که مسلمانان اگر اوامر خدا را به جای نیاورند و به شهوات آلوده گردند،
۹	اگرچه در زبان و عقاید مسلمان هستند، ولی در غرور با کفار شریک می باشند.....
۱۳	در بیان قول کسانی که فساد می کنند و می گویند خدا غفور و رحیم است.....
۱۶	در بیان اشتباه کسانی که معصیت می کنند و با اندک طاعتی امید عفو دارند.....
۱۷	در بیان اشتباه کسانی که گمان دارند طاعتشان بیش از گناهانشان است.....
۱۸	در بیان اصناف اهل غرور و فریب و اقسام هر صنف.....
۱۸	صنف اول.....
۱۸	از فریب خوردگان، علما هستند و آنان چند فرقه اند.....
۳۳	صنف دوم.....
	گروهی از مغرورین و فریب خوردگان، صاحبان عبادات و اعمال اند که خود به
۳۳	گروه های متعددی تقسیم می شوند.....
۴۰	صنف سوم.....
۴۰	از مغرورترین، صاحبان سرمایه اند.....
۴۶	صنف چهارم.....
۴۶	از مغرورترین، صوفی مآبان هستند.....

مقدمه مترجم

به نام خدا آفریدگار جهان

﴿يَتَأْتِيهَا إِلَّا نَسْنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾

«هان ای انسان! چه چیزی تو را به پروردگارت مغرور ساخته است؟!».

قرآن کریم

خواننده محترم!

رساله‌ای که ترجمه فارسی آن اینک در دسترس شما است، یکی از آثار دانشمند و متفکر بزرگ اسلامی، امام محمد غزالی، است. این رساله در موضوعی بسیار مهم نگاشته شده و هدف نویسنده برگرفتن پرده از همه عوامل غرور و فریب در وجود همه اصناف مردم است؛ تا انسان با شناخت دقیق مظاهر فریبنده و پرهیز از آن، بتواند به سوی کمال و آزادگی گام بردارد و در مقابل هر موجودی بی‌ارزش، زانو نزند و زبان به تملق و چاپلوسی در برابر غیر خدا نگشاید و ارزش‌های والای انسانی و اسلامی را به پای هر خس و خاشاکی نریزد.

نویسنده با بیانی روشن به توضیح اشکالات و عیوبی که باعث غرور هر صنف از مردم گردیده، پرداخته و راه علاج دردها را نشان داده و بدین وسیله در جهت سلامت روان انسان، خدمتی بزرگ انجام داده است و امید است ترجمه فارسی آن در برآورده ساختن هدف وی مؤثر واقع شود و در پیشگاه خداوند متعال نیز مورد قبول قرار گیرد؛ آمین!

در این جا لازم می‌دانم از برادر ارجمند و گرامی، آقای عبدالرحمن یعقوبی که متن عربی کتاب را در اختیار اینجانب قرار داد و نیز ترجمه فارس آن را پیشنهاد

فرمودند، تشکر و قدردانی کنم. امیدوارم خداوند متعال همگی ما را به راه راست هدایت فرماید و ما را مشمول عنایات و غفران خود قرار دهد!

به تاریخ ۶ جمادی الثانی ۱۴۰۹ هـ. ق (۱۳۶۷/۱۰/۲۴)

تربت جام - مصطفی اربابی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(زمر / ۹)

﴿ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴾

«جز این نیست که خردمندان پند پذیرند.»

درود خدا بر سرور ما حضرت محمد و خاندان و یارانش بادا، آمین! و به خدا است اعتماد من. حمد و ثنا فقط خدا را سزا است و درود خدا بر بهترین خلق او، سرور ما حضرت محمد و بر خاندان و یاران او بادا.

و بعد این کتاب عنوانش: «الكشف و التبیان فی غرور الخلق أجمعین» می باشد. بدان که خلق بر دو قسم است: حیوان و غیرحیوان - موجود زنده و غیر زنده و حیوان - موجود زنده - دو قسم می باشد: مکلف و غیرمکلف؛ پس مکلف کسی است که خداوند او را مخاطب ساخته و به عبادت فرمانش داده و در مقابل به او ثواب را وعده فرموده است؛ همچنین خداوند شخص مکلف را از گناهان منع فرموده و او را از عواقب آن برحذر داشته است. غیرمکلف کسی است که خداوند او را به امر و نهی مخاطب قرار نداده است. وانگهی مکلف بر دو قسم است: مؤمن و کافر. و مؤمن نیز بر دو قسم است: فرمانبردار و گنهکار. و هر کدام از فرمانبرداران و گنهکاران نیز خود به دو قسم تقسیم می شوند. عالم و جاهل.

پس از این تقسیم بندی مشاهده کردم که جمیع مکلفین از مؤمنین و کافرین - جز آنان که خداوند، پروردگار جهانیان، حفظشان کرده باشد - در معرض فریب خوردن قرار دارند.

به خواست خداوند در صدمم پرده از مظاهر فریبنده بگیرم و مکلفین را با حقیقت آشنا سازم و در حد توان، توضیح کافی در این باره عرضه دارم و با مؤجزترین کلمات و عبارات به بیان حقایق پردازم و با استفاده از بدیع‌ترین روش اشاره، حقایق را برملا سازم؛ پس می‌گویم، که توفیق من در این راه، جز به لطف پروردگار به امری دیگر بستگی ندارد.

بدان که فریب‌خوردگان از خلق - غیر از کافرین - چهار گروه‌اند:

گروهی از علما، گروهی از عبادت‌گران، گروهی از سرمایه‌داران و گروهی از صوفیان.

پس در اول از فریب‌خوردن کفار آغاز می‌کنیم: آنان در غرور خود دو گروه هستند: برخی از آنان را زندگانی مادی دنیا فریب داده است، برخی دیگر را ابلیس فریبده، مغرور ساخته است؛ اما آنان که زندگانی مادی دنیا فریب‌شان داده کسانی هستند که می‌گویند: نقد بهتر از نسیه است (این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار، که آواز دهل شنیدن از دور خوش است.) و گفته‌اند: لذت‌های دنیا یقینی است و لذت‌های آخرت غیریقینی و در وجود آن شک است؛ بنابراین نمی‌توان به خاطر چیزی که در وجود آن شک است، از یقین دست برگرفت.

این قیاس، فاسد است و ابلیس - که نفرین خدا بر او باد - بدین گونه استدلال و قیاس کرد و گفت: «من از آدم بهترم!» بیچاره گمان برد که برتری در وسیله است! علاج این غرور دو چیز است: یا به وسیله تصدیق معالجه می‌شود، که آن ایمان است و یا به وسیله برهان؛ اما تصدیق آن است که: شخص خدا را تصدیق کند در این که او تعالی فرموده است:

(قصص / ۶۰)

﴿ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴾

«و آنچه نزد خدا است، بهتر و پاینده‌تر است.»

(آل عمران / ۱۸۵)

﴿ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴾

«و زندگانی دنیا نیست مگر متاعی فریبنده.»

و همچنین پیامبر ﷺ را در آنچه آورده تصدیق کند.

اما برهان: شخص باید فساد قیاس و استدلال خود را بداند، در این که می‌گوید: دنیا نقد و آخرت نسیه است. مقدمه آن صحیح است و اما این که گوید نقد بهتر از نسیه است، در این جا محل تلبیس است و واقعیت امر چنین نیست و نقد اگر در مقدار و مقصود، مساوی نسیه باشد، بهتر است و اگر کمتر باشد، بدتر است. و باز بدیهی است که آخرت، پاینده و ابدی است و دنیا گذرا و ناپایدار است. و اما سخن‌شان که ذات دنیا یقینی و در ذات آخرت شک است هم استدلالی باطل است؛ چرا که نزد مؤمنین، آخرت یقینی است و این یقین مبتنی بر دو منبع ادراک و شناخت است:

یکی ایمان و تصدیق بر وجه تقلید از انبیا و علما است، چنان‌که از طیب حاذق در تجویز دارو و مصرف و استعمال آن تقلید می‌شود. و دیگری وحی بر انبیا و الهام برای اولیا است.

گمان مبر که معرفت و شناخت پیامبر خدا ﷺ، در امور آخرت و دنیا تقلید از جبرئیل بوده است؛ زیرا که تقلید معرفت صحیح به شمار نمی‌رود و پیامبر ﷺ، را خداوند متعال از تقلید مستثنی ساخته و برایش پرده از حقایق برگرفته و او

همان‌گونه که محسوسات را با چشم ظاهر می‌دیده، به نور بصیرت حقایق را نیز مشاهده می‌کرده است.

در این که مسلمانان اگر اوامر خدا را به جای نیاورند و به شهوات آلوده گردند، اگرچه در زبان و عقاید مسلمان هستند، ولی در غرور با کفار شریک می‌باشند.

مسلمانان که با زبان و عقاید خود ایمان آورده‌اند، اگر اوامر خدا را - که همان اعمال صالحه می‌باشد - به جای نیاوردند و آن را ضایع سازند و به شهوات آلوده گردند، در واقع در این نوع فریب و غرور، با کفار شریک هستند؛ پس زندگانی دنیا عامل فریب هر دو گروه مؤمنین و کافرین می‌باشد.

اما فریب خوردن کافران درباره خداوند متعال، مثل قول بعضی است که در مورد خود می‌گویند و آن را بر سر زبان دارند: اگر خدا دوباره ما را پس از مرگ به شکل اول درآورده، هم‌چنان که در این دنیا از دیگران در امور دنیوی جلو هستیم، در آخرت نیز در این امر ما سزاوارتریم، به طوری که خداوند داستان آنان را بدین‌گونه خبر داده است:

﴿ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً ﴾ (کهف/۳۵)

«گمان نمی‌کنم که این بوستان نابود گردد، و گمان ندارم که قیامت قائم گردد».

سبب این فریب، همان اقتدای در قیاس و استدلال به ابلیس است؛ زیرا چون به نعمت‌های پروردگار، که در دنیا به آنان عطا شده می‌نگرند، آخرت را نیز بدان قیاس می‌کنند و چون می‌بینند که در دنیا عذاب‌شان به تأخیر افتاده، عذاب آخرت را نیز چنین می‌پندارند؛ چنان‌که خداوند متعال از آنان خبر داده است که می‌گویند:

﴿لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ﴾ (مجادله / ۸)

«چرا خداوند به سبب آنچه می‌گوئیم ما را عذاب نمی‌کند؟!». و چون به سوی مؤمنین نظر می‌اندازند، و آنان را فقیر می‌بینند، مسلمانان را حقیر پنداشته و می‌گویند:

﴿أَهْتُولَاءٍ مِّنْ بَنِي اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِّنْ بَيْنِنَا﴾ (انعام / ۵۳)

«آیا از میان خداوند بر این گروه منت و احسان کرده است؟!». و می‌گویند:

﴿لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ﴾ (احقاف / ۱۱)

«اگر مسلمانی بهتر می‌بود، این گروه از ما در ایمان سبقت نمی‌گرفتند!». و ترتیب قیاس و استدلالی که در قلوبشان نقش بسته این است که: چون خداوند ما را در دنیا از نعمت برخوردار ساخته مورد احسان خود قرار داده، پس کسانی هستیم که خدا دوستان دارد و هر که را خدا دوست بدارد، از نعمت‌های خود نیز برخوردار می‌سازد!

در حالی که حقیقت، این نیست؛ بلکه ممکن است شخص، مورد احسان خدا قرار گیرد، ولی خدا او را دوست نداشته باشد و چه بسا که احسان الهی به هلاکت و نابودی او بینجامد و به مرور نابودش کند و این به خاطر فریبی است که او در باب خداوند متعال خورده است و از این رو رسول خدا ﷺ فرموده است:

«خداوند پرهیز می‌دهد بنده مؤمن خود را از دنیا، چنان‌که یکی از شما مریض خود را از غذا و نوشیدنی پرهیز می‌دهد، در حالی که او را دوست می‌دارد!»

و اصحاب بصیرت برمبنای چنین باوری، چون دنیا به آنان روی می‌آورد، غمگین می‌شدند و چون فقر بدانان روی می‌کرد، شادمان گشته و می‌گفتند:

مرحبا به شعار صالحین!

خداوند فرموده است:

﴿ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ ﴾ (فجر / ۱۵)

«پس اما آدمی را چون پروردگارش به رنج و غمی امتحان کند و سپس کرامت و نعمت به او ارزانی دارد...».

﴿ اتَّخَسِبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ ﴿٥٥﴾ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا

يَشْعُرُونَ ﴾ (مؤمنون / ۵۶-۵۵)

«آیا می‌پندارید آنچه بدان، آنان را، از مال و فرزندان امداد می‌کنیم، سعی در خیرات برایشان می‌کنیم؟! بلکه نمی‌دانند». (یعنی نعمت نیست بلکه استدراج است).

﴿ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٤﴾ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴾ (قلم / ۴۴-۴۵)

«پایه پایه خواهیم کشید این جماعت را به عذاب از آن‌جا که نمی‌دانند، و مهلت خواهیم داد ایشان را که همانا کید من محکم است».

﴿ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمَ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا

فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴾ (انعام / ۴۴)

«پس چون فراموش کردند آنچه پند داده شد ایشان را به آن، گشودیم بر آنان درهای همه چیز را، تا آن هنگام که شادمان گردیدند، به آن‌چه بدانان داده شد؛ پس ناگهان آنان را مورد مؤاخذه قرار دادیم، به طوری که ناامید شدند».

آری! کسی که به این مظهر فریبندگی ایمان دارد، به خدا ایمان نمی‌آورد و بدیهی است که منشأ این غرور، جهل درباره خدا و صفات اوست.

هر آن کس خدای را بشناسد، از مکر او در امان نمی‌شود. مگر این گروه فرعون و هامان و نمرود را نمی‌نگرند، که چگونه خداوند ثروت‌ها و امکانات فراوانی بدانان بخشید، و آن‌گاه از عذاب خدا در امان نماندند؟!

خداوند مردم را از عواقب گناه و فساد برحذر داشته و به آنان اعلام کرده که او تعالی می‌تواند زمینه نابودی‌شان را فراهم آورد:

﴿ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴾ (اعراف / ۹۹)

«از مکر خدا ایمن نمی‌گردد، مگر قوم زیان‌کار».

و خداوند فرموده است:

﴿ وَمَكْرُؤًا وَمَكْرَ اللَّهِ ^ط وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ ﴾ (آل عمران / ۵۴)

«و کافران به مکر متوسل گردیدند، و خداوند نیز با آنان از مکر کارگرفت، و خدا قوی‌ترین و بهترین ماکرین است».

﴿ فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُؤَيْدًا ﴾ (طارق / ۱۷)

«پس مهلت ده کافران را، فروگذار ایشان را اندکی».

بنابراین مواظب باشد که چه بسا خداوند تو را با نعمت نوازش می‌کند، اما این نعمت سرانجام برایت عامل نابودی و عذاب می‌گردد.

در بیان قول کسانی که فساد می‌کنند و می‌گویند

خدا غفور و رحیم است

و اما غرور اهل عصیان از مؤمنین، که می‌گویند خدا بخشنده و مهربان است و ما به عفو او امیدواریم: آنان بر این گفته توکل کرده و از انجام اعمال اهمال ورزیدند. این گفته در حوزه امیدواری در دین، ستوده شده است و رحمت خدا گسترده و وسیع است و نعمت او همگان را شامل می‌شود و کرم و بذل او عام است و ما مؤمنان موحد با توسل به ایمان و احسان از پیشگاه او آرزوی عفو داریم. چه بسا که منشأ این امیدواری در عین عصیان، دستاویز قراردادن پدران و مادرانشان باشد و این نهایت فریب خوردن است؛ زیرا نه تنها نیاکان آنان با این که اهل صلاح و تقوا بوده‌اند، در عین حال از خشم خدا نیز بیمناک بوده‌اند، بلکه ابلیس، قیاس و استدلال نادرست آنان را در نظرشان زیبا جلوه داده مبنی بر این که: چون شخصی فردی را دوست بدارد، حتماً فرزندانش را نیز دوست می‌دارد و از آنجایی که خداوند پدران شما را دوست داشته، پس شما را نیز دوست می‌دارد و لذا نیازی به عبادت ندارید!

آنان بر این اساس توکل کرده و درباره خدا فریب خوردند و بیچارگان ندانستند که نوح علیه السلام، مصمم بود که فرزندش را در کشتی سوار کند، ولی خدا او را منع فرمود و فرزندش را بدتر از سایر قومش غرق گردانید. و این گروه ندانستند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خداوند درخواست کرد که در زیارت قبر مادرش و استغفار برای او به حضرت اجازه دهد و خداوند به او اجازه زیارت قبر مادرش را داد، ولی اجازه استغفار نداد!

و هم قول خدا را فراموش کرده‌اند:

﴿ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴾ (انعام / ۱۶۴)

«هیچ گنه‌کاری گناه کسی دیگر را بر نمی‌دارد».

﴿ وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴾ (نجم / ۳۹)

«و برای انسان نیست مگر آنچه خود تلاش کرده است».

بر این اساس کسی که می‌پندارد به وسیله تقوای پدرش نجات خواهد یافت، مثل آن است که گمان کند با غذا خوردن پدرش او نیز سیر می‌شود و یا با نوشیدن پدرش از او نیز رفع تشنگی می‌شود! تقوا فرصتی عینی است که پدر نمی‌تواند به جای فرزند آن را به جای آورد و به هنگام پاداش تقوا انسان از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندش فرار می‌کند، مگر بر سبیل شفاعت و ایمان قول رسول خدا ﷺ را فراموش کرده‌اند که فرموده است:

«زیرک کسی است که نفس خود را پائین آورد و برای پس از مرگش کار کند؛ و ناتوان و درمانده کسی است که در عین پیروی از خواهشات نفسانی، از خدا امید عفو داشته باشد».

و خداوند فرموده است:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ

رَحْمَتَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾ (بقره / ۲۱۸)

«همانا آنان که ایمان آوردند، و آنان که هجرت کردند و در راه خدا به جهاد پرداختند، آن گروه رحمت خدا را امید می‌دارند، و خدا بخشاینده و مهربان است».

﴿ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴾ (توبه / ۸۲)

«این جزائی است که به آنان در مقابل آنچه انجام داده‌اند داده می‌شود».

آیا امیدواری جایز است، مگر پس از آن که عمل پیش از آن تقدیم گردد؟! بدون شک اگر پیشاپیش رجا و امید، عملی تقدیم نگردد، این امیدواری، غرور و فریبی بیش نیست و مراد از ممدوح بودن امیدواری در دین این است که خوف و حرمان را متعادل گرداند و در این تعادل فایده‌ای است که قرآن کریم آن را بیان فرموده و در افزایش امید همراه عمل، ترغیب و تشویق کرده است.

در بیان اشتباه کسانی که معصیت می‌کنند و با اندک طاعتی امید عفو دارند

گروهی دیگر از مردم نیز هستند، که در فریب خوردن همانند گروه مذکور در فصل قبل می‌باشند و با هم نزدیک‌اند؛ ولی این گروه برخی طاعات را به جای می‌آورند و در گناه نیز غوطه‌ورند، اما گناهانشان بیش از طاعتشان است و با این حال توقع مغفرت دارند و گمان می‌کنند، که کفه نیکی‌هایشان بر بدی‌های آنان غالب خواهد شد!

این نهایت جهل است و مثل آن است که کسی چند درهم پول، که از راه مشروع و نامشروع گرد آورده، صدقه بدهد و در مقابل، چندین برابر آن از اموال ده درهم را در کفه‌ای قرار دهد، و در کفه دیگر هزار درهم بگذارد، آن ده درهم بر هزار درهم غالب گردد و این امید، نهایت جهل و نادانی است.

در بیان اشتباه کسانی که گمان دارند طاعتشان بیش از گناهانشان است

برخی از مردم هستند که گمان دارند طاعتشان بیش از معاصی آنان است؛ این پندار از آن جا سرچشمه می‌گیرد که شخص خود را بازخواست و محاسبه نمی‌کند و به معاصی خود توجه ندارد. اگر عبادتی انجام دهد آن را بر می‌شمارد و حفظ می‌کند؛ مثل کسی که با زبان به تسبیح خدا می‌پردازد و هر شبانه روز مثلاً صد مرتبه یا هزار مرتبه وردی بر زبان می‌راند و سپس به غیبت مسلمین می‌پردازد و در طول روز به آنچه مورد رضای خدا نیست، زبان می‌گشاید.

این شخص به فضیلت تسبیح و ذکر توجه می‌کند، ولی از عواقب خطرناک دروغ و خبرچینی و نفاق غافل است و این خود فریب و غرور است؛ زیرا که حفظ زبان از معاصی، بیش از گشودن آن به تسبیح مورد تأکید قرار گرفته است.

در بیان اصناف اهل غرور و فریب و اقسام هر صنف

صنف اول

از فریب خوردگان، علما هستند و آنان چند فرقه‌اند

۱- فرقه‌ای از آنان چون بر علوم شرعی و عقلی دست یافتند، در آن تعمق کردند و بدان مشغول شدند و از توجه به وظایف جوارح و حفظ آن از معاصی اهمال ورزیدند و خود را ملزم به طاعات نکردند بلکه به دانش خود مغرور گشتند و پنداشتند که در پیشگاه خدا مکانت و مقامی دارند، و در دانش به مقامی رسیده‌اند که خداوند امثال آنان را عذاب نمی‌کند و بلکه شفاعت‌شان را درباره مردم می‌پذیرد، و از گناهان‌شان در می‌گذرد؛ این فرقه مغرورند و در واقع فریب خورده‌اند؛ زیرا اگر با چشم بصیرت می‌نگریستند. حتماً می‌دانستند که علم برای شناخت حلال و حرام و شناخت اخلاق نکوهیده و پسندیده در نفس است.

داستان این فرقه از علما مثل داستان شخصی است که تقوا ندارد و مردم را به تقوا نیز فرا می‌خواند و یا طبیعی که مردم را مداوا می‌کند، ولی خود مریض است! بدیهی است این طبیب قادر است خود را مداوا کند، ولی نمی‌کند؛ پس آیا با دارو و دارو گفتن و یا با بیان وصف دارو، بیماری معالجه می‌شود؟! هیئات که چنین باشد! آری! دارو ثمربخش نیست، مگر پس از آن که شخص مریض پرهیز کند! این گروه از فرموده خداوند متعال غافل مانده‌اند که می‌فرماید:

﴿ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ﴿١﴾ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴾ (شمس / ۹-۱۰)

«همانا رستگار گردید کسی که نفس را پاک ساخت، و همانا زیان دید آن که نفس را آلوده ساخت».

خداوند فرموده است: رستگار گردید آن که تزکیه را دانست و علم آن را به نگارش درآورد و آن را به مردم آموخت!

و این گروه از فرموده رسول خدا ﷺ، نیز غافل مانده‌اند: «کسی که علمش افزون گردد، و هدایتش افزون نگردد، در پیشگاه خدا جز افزایش فاصله و دوری چیز دیگری نصیبش نمی‌گردد.»

«همانا سخت‌ترین عذاب در میان مردم در روز قیامت و یا: به عالمی می‌رسد، که عملش در پیشگاه خدا به او نفعی نرسانیده است.» و احادیث در این باره بسیار است.

این جماعت مغرورند و به خدا پناه می‌جوئیم از احوال آنان! جز این نیست که بر این گروه حب دنیا و حب نفس و طلب آسایش زودگذر غلبه کرده و گمان کرده‌اند که در آخرت بدون عمل، علم‌شان آنان را نجات می‌دهد. ۲- فرقه‌ای دیگر از علما بر علم و عمل ظاهری دست یافتند و معاصی ظاهری را ترک کردند، ولی از دل‌های خود غافل ماندند، و صفات نکوهیده را - که در پیشگاه خدا زشت و نادرست است - از دل‌ها محو نکردند؛ مثل ریا، حسد، طلب ریاست و برتری جوئی و اراده بد نسبت به هم‌گنان و شرکا و طلب شهرت در بلاد و در بین بندگان خدا. و این نیز فریب و غرور است و سبب آن غفلت از فرمایشات رسول خدا ﷺ، می‌باشد:

«حسد خوبی‌ها را می‌خورد، چنان‌که آتش هیزم را می‌خورد.»
«حب مال و شرف، نفاق را در دل می‌رویاند، چنان‌که آب سبزه را می‌رویاند.»

و دیگر احادیثی که در این باب وارد شده است ...
و هم این گروه از فرموده خداوند متعال غافل ماندند:

﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾
(شعرا / ۸۹)

«مگر آن‌که در پیشگاه خدا بیاید با قلبی سلیم».

بنابراین این قوم از دل‌های خود غافل شدند و به ظواهر خود پرداختند، و بدیهی است کسی که قلبش آینه صاف نباشد عبادتش صحیح نمی‌شود؛ او همانند بیماری است که به خارش پوست مبتلا شده و دکتر، مالش بدن و مصرف دارو را تجویز کرده ولی مریض به مالش بدن اکتفا و مصرف دارو را ترک می‌کند در ظاهر، بیماری را پوشانیده، ولی در باطن هنوز بیمار است و در واقع آن‌چه ظاهر او را بدین‌سان ساخته، ریشه در باطن او دارد. و همواره بیماری‌اش فزونی می‌یابد؛ زیرا که اساس آن در باطن او جای دارد. و به راستی اگر بیماری از باطن او ریشه‌کن می‌گردید، ظاهرش از آثار آن راحت می‌شد. و چنین است پلیدی‌ها که چون در نهان خانه دل وجود داشته باشد، اثر آن بر جوارح و اعضا پدیدار می‌گردد!

۳- گروهی دیگر از علما بر خصوصیات نفس دست یافتند و دانستند که از جهت شرعی مذموم است، ولی به سبب خودپسندی گمان بردند که آنان از اخلاق نادرست فاصله دارند و پنداشتند مقامی برتر از آن در پیشگاه خدا دارند که ایشان را بدین‌گونه اخلاق پست مبتلا گرداند و فقط عوام بدین‌گونه بیماری‌ها مبتلا می‌شوند و این پستی، شامل کسانی که به این درجه از علم رسیده‌اند، نخواهد شد! زیرا که این جماعت در پیشگاه خدا به مقامی نایل شده‌اند که سزاوار نیست بدین‌گونه اخلاق پست، مبتلا گرداند و فقط عوام بدین‌گونه بیماری‌ها مبتلا می‌شوند و این

پستی، شامل کسانی که به این درجه از علم رسیده‌اند، نخواهد شد! زیرا که این جماعت در پیشگاه خدا به مقامی نایل شده‌اند. که سزاوار نیست بدین‌گونه اخلاق زشت، مبتلا گردند و بدین‌سان تصورات نادرست بر آنان غلبه کرده و کبر، ریاست‌طلبی و برتری‌جوئی و طلب شرف و عزت بر آنان چیره گشته است ...

عامل فریب و غرور این قوم این است که گمان دارند این کبر نیست و بلکه این عزت دین است و اظهار شرف علم و نصرت دین خدا است.

اینان از خوشحالی ابلیس در این باره غافل ماندند و فراموش کردند که رسول خدا ﷺ، را به عنوان اسوه خویش قرار دهند و بررسی کنند که چگونه پیامبر خدا ﷺ - به کوری چشم کافرین - متواضعانه و ساده زندگی می‌کرده‌اند.

هم‌چنین این گروه از تواضع صحابه ﷺ و فروتنی و فقر و ساده زیستن غفلت ورزیده‌اند؛ به طوری که با یاد داریم چون حضرت عمر ﷺ، به سبب ژنده‌پوشی در موقع تشریف فرمایی به شام مورد سرزنش بعضی از مردم قرار گرفت، در پاسخ فرمودند: «ما قومی هستیم که خداوند با اسلام ما را عزیز فرموده است، و عزت را در غیر اسلام جست و جو نمی‌کنیم!» ولی این جماعت، عزت دین را در جامه‌های گران‌بها می‌جویند، و هر کدام از آنان گمان می‌کند که در پی عزت و شرف علم و دین است. اگر چه در این راستا زبانش بی‌پروا بر ضد هم‌کیشانانش به کار می‌رود. یا اگر کسی گفته‌اش را رد کند، خود را آزاد می‌بیند که هر چه بر زبانش بیاید بگوید، و در عین حال به خاطرش خطور نمی‌کند که این خود حسد است که نسبت به هم‌کیشانانش خود و دیگران که برخلاف نظریه او سخن گفته‌اند، روا داشته است و می‌گوید: این خشم برای حق است و این دشمنی برای رد باطل است! این چنین شخصی از فریب‌خوردگان است، زیرا اگر در حضور او شخصی به یکی دیگر از

علما و هم‌ردیفان او طعنه وارد کند نه تنها خشمگین نمی‌شود، چه بسا که خوشحال نیز می‌شود؛ اگرچه به ظاهر ممکن است خود را در نظر مردم خشمگین نشان دهد، ولی قلبش با آن شخص توهین‌کننده هم‌نوا است.

بعضی اوقات درصدد نشر و گسترش علم بر می‌آید و می‌گوید: «درصدم که مردم را از دانش بهره‌مند سازم» در حالی که در این گفتارش ریاکار است؛ زیرا که اگر درصدد اصلاح خلق می‌بود، می‌باید اصلاح مردم را توسط دیگران نیز دوست می‌داشت - با دست کسانی که مثل او، بالاتر از او و یا پائین‌تر از او هستند.

چه بسا که بر سلاطین وارد می‌شود و با آنان طرح دوستی بریزد و زبان به مدح‌شان بگشاید و چون از او بپرسند که علت این مراوده با سلطان چیست گوید: جز این نیست که غرض من نفع مسلمانان و دفع ضرر از آنان است! این چنین مرد مغرور و فریب‌خورده است، چرا که در مدعایش صادق بود، اگر شخص دیگری غیر از او نیز چنین می‌کرد می‌باید خوشحال و مسرور می‌گشت و این در حالی است که اگر شخصی هم‌چون خود را در نزد سلطان ببیند، که درباره کسی به شفاعت برخاسته خشمگین می‌گردد.

چه بسا که این شخص اموال مردم به دستش برسد و چون به فکرش خطور کند که این مال حرام است، شیطان به او می‌گوید: «این مال بدون مالک است و برای مصالح مسلمین در نظر گرفته شده و تو امام و عالم مسلمانان هستی و قوام دین با تو است.»! این سه تلبیس است که بر او رخ می‌نمایند: اول: این مال مالکی ندارد؛ دوم: این مال برای مصالح مسلمین است و سوم: او امام مسلمانان است. و آیا کسی می‌تواند امام باشد، مگر آن‌که همانند انبیا و صحابه رضی الله عنهم و علما فاضل این امت، از دنیا روی برتابد؟! مثال این شخص چنان است که عیسی صلی الله علیه و آله فرموده است: «عالم

بدکردار، همانند صخره‌ای است که در دهانه گذرگاه آب قرار گیرد، این صخره نه خود از آب استفاده می‌کند و نه می‌گذارد که آب به محصول برسد.» اصناف فریب اهل علم فراوان است و عوامل فساد این گروه به مراتب بیش از عوامل اصلاح آنان می‌باشد.

۴- فرقه‌ای دیگر، علمائی هستند که بر علوم دست یافتند و اعضا و جوارح را پاک ساختند و با طاعات آن را زینت بخشیدند و از معاصی ظاهری دوری گزیدند و به اخلاق خود توجه کردند و به صفای قلب و پاکی آن از حسد و کبر و کینه و برتری‌جوئی، همت گماشتند و برای رهائی از این عوامل فساد تلاش کردند و بنیان آن را از قلوب برکنند و از فسادهای ظاهری خود را آزاد ساختند، ولی در زوایای قلوب‌شان کیده‌های شیطانی مخفی مانده و با آن فریفته شدند، به طوری که در نهان‌خانه جان‌هایشان، برخی از نیرنگ‌های شیطانی باقی‌مانده که از آنها غافل مانده و به آن نپرداختند.

مثال آنان مانند زراعتی است که دهقان می‌خواهد آن را از علف‌های هرز پاک گرداند، لذا به بررسی آن می‌پردازد و علف‌های هرز را نابود می‌کند ولی به بذرهای علف‌های هرز که در زمین پنهان است وقعی نمی‌نهد و گمان می‌کند که تمام مزرعه از لوث علف‌های هرز پاک شده است و چون از مزرعه غافل می‌شود، بذر علف‌های هرز دوباره جوانه می‌زند و از زمین سر بر می‌آورد و زراعت را به فساد و تباهی می‌کشاند!

این گروه اگر وادار شوند، تغییر می‌کنند و چه بسا که از روی خودپسندی و کبر از جوشش و معاشرت با خلق خودداری می‌کند و ممکن است که به خلق به دیده

تحقیر هم بنگرند و چه بسا که در آراسته کردن ظاهر خود می‌کوشند، تا در نظر مردم بی‌اعتبار نباشند.

۵- دسته دیگر علمائی‌اند که علوم مهم را به کنار گذاشته‌اند و به علم فتاوی‌ای در حکومت و خصوصیات اکتفا کرده‌اند و تمام کوشش خود را در آگاهی از تفصیل معاملات مادی روزمره در بین خلق و مصالح معاش مبذول داشته‌اند و به اسم فقیه، خود را از دیگران متمایز ساخته و علم خود را «علم فقه» و «علم مذهب» نام نهاده‌اند و چه بسا که با این حال علم به اعمال ظاهری و باطنی را ضایع سازند و به کردار اعضا و جوارح توجه نکنند و زبان را از غیبت و شکم را از خوردن حرام، باز ندارند و از رفتن به خدمت پادشاهان برحذر نباشند و به علاوه به سایر جوارح اهمیت نداده و دل‌های خود را از کبر و ریا و حسد و سایر مهلکات حراست نکنند. این فرقه از دو جهت فریب خورده‌اند: یکی از حیث عمل، که راه علاج آن را در کتاب احیاء علوم‌الدین^۱ بیان کردیم و مثالشان همچون بیماری است که از پزشکان خواص دارو را تعلیم بگیرد ولی آن را درک نکند و از عمل بدان طفره رود؛ پس این گروه مشرف بر هلاکت هستند؛ از این جهت که تزکیه خود را فرو گذاشته‌اند، و

۱- در مورد کتاب مولف (احیاء علوم‌الدین) علمای کرام آراء و نظریات مختلفی دارند، اما گفتار منصفانه آنست که در این کتاب با وجود داشتن مباحث مفید و سودمند مطالب نادرست و احادیث ضعیف و موضوع و برداشتهای غلط بنا بر قصه‌های صوفیان و نظریات فلسفی وجود دارد، لذا خواننده باید با هوشیاری کامل این گونه مطالب را در نظر داشته باشد و هر گفتاری را بدون تحقیق و صحت آن تایید ننماید. (مُصحح)

به کتاب حیض، دیات، لعان،ظهار و ... مشغول گشته و عمر خود را در این راه تلف ساخته‌اند.

عامل فریب این قوم، تعظیم خلق و اکرام‌شان نسبت به آنان می‌باشد، که هر کدام از آنان با عنوان قاضی و مفتی، در عرصه اجتماع عرض اندام می‌کند و هر کدام نسبت به آن رفیق دیگرش طعن وارد می‌سازد و چون با هم جمع گردند، زمینه طعن از میان می‌رود.

جنبه دوم فریب این فرقه از حیث علم است؛ بدین‌سان که این گروه می‌پندارند که دانشی جز دانش آنان وجود ندارد و تنها علمی که انسان را به سعادت و نجات می‌رساند همین علم آنان است. در حالی که عامل نجات انسان، شناخت خدا و پیروی از احکام او و فرستاده او ﷺ می‌باشد.

معرفت ذات، معرفت صفات و معرفت افعال.

اما این گروه مثل کسی است که در طریق حجاج به فروش زاد و توشه مشغول گردد از زیادرت کعبه باز ماند. این قوم نمی‌دانند که فقه، همان دانش‌اندوز درباره خدا و معرفت صفات ترس‌انگیز و بازدارنده او تعالی است؛ به طوری که قلب، ترس مخالفت از فرمان خدا را دریابد و همواره تقوا را ملازم خود قرار دهد. چنان‌که خداوند متعال فرموده است:

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾ (توبه / ۱۲۲)

«چرا از هر گروهی طائفه‌ای بیرون نمی‌گردند، تا در پی کسب دانش در دین بروند و در دین دانشمند گردند؟».

بعضی از آنان از دانش فقه، فقط به موارد مورد اختلاف بسنده کرده و جز طریق مجادله و الزام و خاموش کردن خصم، چیز دیگری برایش اهمیت ندارد و بر این اساس برای غلبه و مباحثات بر خصم، حق را کنار می‌زند و در طول شب و روز مشغول بررسی مناقصات ارباب مذاهب است و به جست و جوی عیوب هم‌گنان خود می‌پردازد. این گروه در حقیقت دل در گرو دانش ندارند و مقصدشان مباحثات بر هم‌کیشان می‌باشد؛ اگرچه در تصفیه قلوب خود می‌کوشیدند، بهتر از آن بود که به علمی وقت تلف کنند که جز در دنیا ثمر دیگری برایشان نداشته باشد و نفع آن در دنیا هم تکبر است و تکبر نیز در آخرت به آتشی سوزان تبدیل می‌شود که صاحبش را بریان می‌کند. اما ادله مذهب را کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ شامل می‌گردد؛ ولی چقدر زشت است غرور و فریب این گروه.

۶- فرقه‌ای دیگر از علما به علم کلام و مجادله، وردیه‌نویسی بر مخالفین و بررسی تناقض‌گوئی‌های آنان پرداختند و در باب مقولات مختلف، زیاده‌گوئی کردند و روش‌های مناظره و خاموش کردن مخالف را آموختند. این قوم به دو گروه تقسیم می‌شوند: یک گروه گمراه و گمراه‌کننده هستند و گروه دوم، برحق می‌باشند.

اما علت غرور فرقه ضاله، غفلت از ضلالت آن می‌باشد؛ به طوری که خود را اهل نجات می‌داند. این فرقه به گروه‌های متعددی منقسم می‌شوند که برخی بعضی دیگر را تکفیر می‌کند و از این رو گمراه شدند که آنان بر شروط ادله و روش آن دست نیافتند و لذا شبهه را دلیل و دلیل را شبهه دیدند و اما غرور فرقه بر حق از آن جهت است که جدل را مهم‌ترین کار پنداشتند و آن را بهترین ثواب‌ها در دین خدا شمردند و پنداشتند دین کسی کامل نمی‌شود، مادام که به تفحص و بررسی و

تحقیق نپردازد؛ و اینکه اگر کسی خدا را بدون تحقیق، تصدیق کند و یا در فکر کردن در این باره نتواند آزادانه تصمیم بگیرد و دلیل بیاورد، مؤمن نیست و اگر هم مؤمن است، ایمانش کامل نیست و نزد خدا مقرب به حساب نمی‌آید.

این گروه به دوران صدر اسلام توجه نکردند و ندانستند که رسول خدا ﷺ، اهل سده اول اسلام را بهترین خلق معرفی فرمودند و از آنان در باب خداشناسی دلیل نخواستند.

ابوامامه باهلی رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ، روایت کرده که: «هرگز قومی گمراه نگردیدند، مگر آن که مقدمه ضلالت‌شان جدل را به همراه آورد.»

۷- گروهی دیگر از علما به وعظ پرداختند و در باب بالا بودن مقام کسی که درباره اخلاق و خصوصیات نفس و صفات قلب از خوف و رجا، صبر، شکر، توکل، زهد، یقین، اخلاص و صدق حرف می‌زند سخن‌ها بر زبان راندند.

این گروه نیز فریب‌خوردگانند، زیرا می‌پندارند مادام که زبان به این صفات باز می‌کنند و خلق را بدان می‌خوانند، خود نیز بدان متصف شده‌اند؛ در خود فرسنگ‌ها با این صفات فاصله دارند، مگر به اندازه بسیار اندکی در حد عوام مسلمانان. غرور این گروه، بدترین نوع غرور است؛ زیرا که آنان خودپسندند، و خودپسندی را تا نهایت آن رسانیده‌اند و می‌پندارند که در دریای علم محبت و غواصی آن تبحر بدست آورده‌اند و نزد خدا رستگارانند و مادام که از زهد سخن گفته‌اند اگرچه خود بدان عمل هم نکرده‌اند، مورد غفران خدا واقع شده‌اند. فریب این گروه بدتر از گروه‌های مذکور قبل است؛ زیرا که گمان دارند در راه خدا و رسول او بذر محبت می‌کارند و این در حالیکه بر جنبه تحقیق و ریزه‌کاری‌های اخلاص ارجحی ننهادند تا از اخلاص بهره‌مند گردند و به علاوه بر نهان‌خانه عیوب نفس پی

نبرده‌اند، تا خود را از آن پاک و منزه سازند و وضع‌شان در مورد تمام خصوصیات، چنین است.

آنان بیش از دیگران دنیا را دوست می‌دارند و در دنیا به زهد تظاهر می‌کنند و این تظاهر به خاطر شدت علاقه و رغبت‌شان به دنیا است. مردم را به اخلاص تشویق می‌کنند، در حالی که خود غیرمخلص‌اند. مردم را به سوی خدا می‌خوانند، در صورتی که خود از خدا گریزانند، از خشم خدا بیم می‌دهند، و خود را از عواقب آن ایمن می‌پندارند، بر یاد خدا تأکید می‌کنند، و خودشان او تعالی را فراموش کرده‌اند، به تقرب به سوی خدا دعوت می‌کنند، و خود از او تعالی دوری گزیده‌اند، در عین مذمت صفات زشت خود بدان متصف هستند، مردم را به گوشه‌نشینی و عزلت فرا می‌خوانند و خود به شدت به هم‌نشینی مردم حریص‌اند؛ به طوری که اگر از مجالسی که در آن مردم را ظاهراً به سوی خدا می‌خوانند منع گردند، زمین با همه فراخی بر آنان تنگ می‌گردد، و گمان می‌کنند، هدفشان اصلاح خلق است، و آنان را از اصلاح خلق بازداشته‌اند! اگر از هم‌ردیفان یکی از آنان کسی پیدا شود که خلق به او روی آورند و او عامل اصلاح خلق گردد از غم و ماتم و حسد می‌میرند. اگر یکی از مترددین بر یکی از هم‌ردیفان او ثنا خواند، آن شخص بدترین خلق برای او به حساب می‌آید که بغض او را در دل می‌گیرد.

این گروه بزرگ‌ترین فریب را خورده‌اند و بسیار از تنبیه و آگاهی دور شده‌اند و از بازگشت به راه انسداده فاصله گرفته‌اند.

۸- فرقه‌ای دیگر از علما از مسئولیت مهم وعظ، عدول کرده‌اند و آنان واعظان این زمان‌اند که به طور عموم از اصل وعظ و ارشاد فاصله گرفته‌اند، مگر کسی خدا او را حفظ کرده باشد؛ پس این گروه، به چاپلوسی، و گفتن سخنان بیهوده و تلفیق

سخنانی خارج از قانون شرع و عدل پرداختند و هدف‌شان شهرت‌طلبی در گفتن سخنان شگفت‌انگیز است.

طایفه‌ای از آنان به آماده کردن نکته‌ها و مسجع کردن الفاظ و تلفیق آن همت گماشتند و اکثر آنان در سجع‌بندی گفتار و استشهاد به اشعار وصال و فراق است و با این نحوه گفتار درصددند، که در مجلس‌شان وجد و شرو بر پا شود، هرچند برای اغراض فاسد باشد؛ پس این گروه، شیاطین انس هستند، که در عین این که خود گمراهند مردم را نیز به گمراهی می‌کشانند. نکته قابل تأمل این‌که:

اصناف قبل اگر خود را اصلاح نمی‌کردند، درصدد اصلاح مردم بودند و در واقع کلام و وعظ‌شان بر روال صحیح استوار بود؛ اما این گروه، مردم را از خدا باز می‌دارند و به سوی اغراض بی‌پایه سوق می‌دهند و درباره خدا آنان را فریب می‌دهند و با الفاظ ساخته شده حرفه‌ای، آنان را به معاصی و ارتکاب آن جزئ می‌دهند، که این به رغبت‌شان به ارزش‌های مادی می‌افزاید؛ به ویژه زمانی که واعظ به لباس‌های زیبا مزین و حالت تکبر و ریا نیز در او وجود داشته باشد، مردم را به نومیدی از رحمت خدا فرا می‌خواند تا که به طور کلی از رحمت الهی ناامید شوند.

۹- فرقه‌ای دیگر از علما کسانی هستند که به گفته‌های زاهدان در مذمت دنیا قناعت کرده‌اند و این سخنان را بر همان شیوه‌ای که حفظ کرده‌اند، «بدون احاطه به معانی و مفاهیم آن» تکرار می‌کنند و یکی از آنان را می‌بینی که این گفتارها را بر منابر باز می‌گوید و برخی نیز در خیابان‌ها و بازارها هم‌نشینان خود را با این سخنان پند می‌دهند و هر کدام می‌پندارند که نزد خدا نجات یافته‌اند و به واسطه حفظ کلام زاهدان و بدون عمل، مورد غفران خدا قرار می‌گیرند. این گروه از فرقه‌های قبل بیشتر فریب خورده‌اند.

۱۰- فرقه‌ای دیگر از علما اوقاف خود را در علم حدیث می‌گذرانند؛ یعنی در سماع آن، جمع روایات فراوان و در جست و جوی سندهای غریب احادیث؛ به طوری که تمام توان و نیروی یکی از آنان این است که در بلاد مختلف دور بزند و از شیوخ و اساتید مختلف، حدیث روایت کند، تا بگوید از فلانی روایت می‌کنم و با فلانی ملاقات کردم و اسنادی را دارم که نزد دیگران نیست. فریب‌خوردگی و غرور این قوم از چند جهت است:

۱) آنان همانند حفاظ جزوه‌های تورات هستند؛ زیرا که عنایت خود را به فهم سنت مصروف نمی‌دارند، بلکه به نقل آن بسنده کرده و می‌پندارند که این برایشان کافی است. هیئات! چرا که مقصود از حدیث، فهم و تدبر در معانی آن است؛ پس اول باید حدیث را شنید، سپس حفظ کرد و آن‌گاه آن‌را فهمید و سپس در عمل به آن کوشید و سرانجام آن را منتشر کرد. در حالی‌که این گروه به شنیدن اکتفا کرده‌اند و به دیگر مراحل آن دست نیافته‌اند، و بدین‌سان حدیث را فراگرفتن، فایده‌ای نیست.

و حدیث را در این زمان، کودکان نیز می‌خوانند، در حالی‌که از مفهوم و ارزش‌های آن غافل و بی‌خبر هستند. استاد در حالی حدیث را بر نوجوان قرائت می‌کند، که چه بسا خود از آن غافل است و فقط نوشته حدیث را می‌بیند، ولی از آن چیزی نمی‌داند و چه بسا که استاد در حال خواب است و از او حدیث روایت می‌شود و او خبر ندارد و همه این‌ها فریب‌خوردگی و غرور است.

جز این نیست که اصل در سماع حدیث این است که راوی، حدیث را از رسول خدا ﷺ شنیده باشد و آن را حفظ کند، البته آن‌طور که شنیده است. و در ادا آن کوشش کند، همان طوری که آن را حفظ کرده است؛ بدین ترتیب روایت، بر اساس

حفظ است و حفظ مبتنی بر سماع است. اگر راوی از سماع از رسول خدا ﷺ، عاجز است، بایستی حدیث را از صحابه ﷺ و یا تابعین بشنود، که سماع از آنان همانند شنیدن او از رسول خدا ﷺ باشد. و در این حال بر او لازم است که در حفظ آن کوشش کند و چنان‌که حفظ کرده آن را روایت کند، به نحوی که حتی در یک حرفی از آن تردید پیدا نیست؛ زیرا اگر اشتباه کند، دیگران نیز که حدیث را از او گرفته‌اند همین اشتباه را تکرار خواهند کرد.

حفظ حدیث به دو طریق می‌باشد: یکی از طریق قلب است، که همواره آن را در خاطر و یاد خود حفظ می‌دارد. دوم آن که آن چه را می‌شنود می‌نویسد و مکتوبی را که صحیح نوشته، حفظ می‌کند که دست دیگری به آن نرسد و بهترین راه حفظ نوشته آن است، که آن را در صندوق خود نگهداری کند، که دست دیگری اصلاً بدان نرسد.

روا نیست که حدیث را کودک و انسان غافل و خواب‌آلود بنویسد. که اگر این امر روا می‌بود، می‌بایست نوشته آن‌چه در گهواره شنیده نیز روا می‌بود. شنیدن حدیث شروط زیادی دارد، بلکه مقصود از آن شناخت و عمل بدان می‌باشد؛ البته حدیث همانند قرآن دارای مفاهیم فراوانی است.

از ابوسفیان بن ابی الخیر المنهی روایت شده که او در مجلس زاهر بن احمد سرخسی حضور یافت و اولین حدیثی را که روایت کرد این فرموده رسول خدا ﷺ بود: «از خوبی اسلام انسان آن است، که هر آن‌چه را بدان عنایت ندارد، ترک کند.» آن‌گاه از مجلس برخاست و گفت این روایت مرا کافی است، تا که از آن فارغ شوم و غیر آن را بشنوم. شنیدن حدیث نزد مردم بدین‌گونه دقیق بوده است.

۱۱- فرقه‌ای دیگر از علما به علوم نحو و لغت و شعر پرداختند و در پی کسب آگاهی از لغات غریب برآمدند و بدان فریفته شدند و پنداشتند که چون از علمای امت هستند، پس گناهانشان بخشیده است؛ زیرا که قوام دین و سنت به وسیله علم نحو و لغت است؛ پس عمر خود را در این راه فنا کردند، و در تمام آن در پی کسب اطلاع از قوانین دقیق نحو و لغت مصروف داشتند.

و این غرور بزرگی است. اگر عاقل می‌بودند، می‌دانستند که لغت عرب همانند لغت ترک است و کسی که عمرش را در راه فراگیری لغت عرب فنا می‌کند، مثل آن کسی است که در راه فراگیری لغت ترکی و هندی و غیر آن عمری را سپری می‌کند، تنها فرقی که هست، آن است که شرع مقدس به زبان عرب آمده است و دانش نحو و لغت در حد شناخت کتاب و سنت و آنچه بدین دو معنی دینی تعلق می‌گیرد، کفایت می‌کند و اما تعمق در آن به درجه غیرمحدود، بیش از نیاز است و صاحب آن فریفته شده است.

صنف دوم

گروهی از مغرورین و فریب‌خوردگان، صاحبان عبادات و اعمال‌اند که خود به گروه‌های متعددی تقسیم می‌شوند

از جمله بعضی در نمازش غرّه می‌شود، بعضی در تلاوت قرآن، بعضی در حج، بعضی در جهاد و بعضی در زهد. از این صنف فرقه‌ای هستند که در باب فرایض اهمال می‌کنند و به نوافل روی می‌آورند و آن‌قدر در نوافل ژرف‌بینی می‌کنند که به زیاده‌روی کارشان می‌انجامد و از حد در می‌گذرند؛ مانند کسی که وسوسه بر او در وضو گرفتن غلبه می‌کند و در مورد آن به مبالغه می‌پردازد و می‌پندارد آبی که در دست دارد از لحاظ شرعی به پاکی او منجر نمی‌گردد و برای خود احتمالات دور از واقع در نظر می‌گیرد؛ چنان‌که هر چه از آب استفاده می‌کند باز هم تصور می‌کند قریب به پلیدی است.

همین شخص وقتی کارش به خوردن حرام باز گردد، احتمالات قریب به حرام را بعید تلقی می‌کند و چه بسا که حرام محض و خالص را بخورد. اگر رعایت این احتیاط از آب به غذا منتقل گردد بهتر خواهد بود؛ به دلیل این‌که سیره صحابه رضی الله عنهم چنین بوده است. حضرت عمر رضی الله عنه از ظرف یک نصرانی وضو گرفت، در حالی که احتمال ظهور نجاست در آن می‌رفت و با این وصف در برخی موارد از استفاده حلال خودداری می‌کرد و این به خاطر بیم از افتادن در ورطه محرّمات بود.

(۲) بر گروهی دیگر وسوسه در نیت نماز غلبه کرد و شیطان یکی از آنان را ترک نمی‌کند تا نیت او درست بسته شود، بلکه او را به وسوسه می‌اندازد، تا جماعت از او فوت گردد و چه بسا که این وسوسه به اتمام وقت نماز منجر شود. باز اگر تکبیر تحرّم را هم به دست آورد، در قلبش تردید در صحت نیت او وجود دارد. گاهی در

تکبیر و سوسه می‌شود که حتی صفت تکبیر از شدت احتیاط تغییر می‌کند و شنیدن فاتحه امام در جماعت از او فوت می‌گردد. این کار اول نماز اوست و بر همین منوال در همه نماز غفلت می‌ورزد و دلش در آن حضور ندارد و تازه مغرور هم شده که در نماز، نهایت احتیاط را مراعات کرده است؛ غافل از آن که حضور دل در نماز واجب است!

جز این نیست که ابلیس او را فریب داده و این کار را برای او مزین ساخته، و در نظرش چنین وانمود کرده که رعایت این احتیاط تو را از عموم مردم ممتاز می‌سازد و در نزد پروردگارت از مقام بهتری برخوردار خواهی شد!

۳) گروهی دیگر هرچند بر آن و سوسه غلبه کرده اما در ادای مخارج حروف فاتحه و نیز سایر اذکار نهایت احتیاط را به کار می‌گیرند؛ به طوری که هر کدام در اداء حروف شدت به خرج داده و برای فرق بین حروف «ضاد» و «ظا» بسیار حساس می‌باشد و غیر از این چیز دیگری برای اهمیت ندارد و در اسرار فاتحه‌الکتاب نمی‌اندیشد و به معانی آن توجه ندارد و نمی‌داند که خلق، مکلف به تلاوت قرآن و اداء مخارج آن با آن شدت نیستند، جز در حد عادتشان در سخن گفتن.

این غروری بزرگ است و مثال آن همانند کسی است که پیامی را به مجلس سلطان ببرد و مأمور باشد که آن را به نحو صحیح به او برساند. ولی آن مرد در مخارج حروف آن دقت به خرج دهد و هر جمله‌ای را بارها تکرار کند و در عین حال از مقصود پیام غافل باشد و به حرمت مجلس توجه نکند. بدون شک این چنین شخصی مورد توبیخ سلطان قرار گرفته و به تیمارستان منتقل خواهد شد و همگان او را فاقد عقل و اندیشه قلمداد خواهند کرد.

۴) گروهی دیگر به تلاوت قرآن کریم مغرور می‌شوند، ولی از آن بهره‌ای نمی‌برند. چه بسا که آنان قرآن را در هر شبانه روز یک بار ختم می‌کنند و در حالی که زبان‌هایشان به تلاوت مشغول است، دل‌هایشان در جهان مادی به سیر و ساحت می‌پردازد و هیچ‌کدام در معانی قرآن نمی‌اندیشند، تا از موارد توبیخ آن، متنبه گردند و از مواعظ آن پند گیرند و با توجه به اوامر و نواهی قرآن از آن درس عبرت آموزند و از معانی ژرف قرآن لذت گیرند و از اعجاز نظم آن سود جویند!

ممکن است خواننده صوتی زیبا داشته باشد و چون قرآن بخواند از صوت خود لذت ببرد و بدین سان مغرور گردد و گمان کند که او با خدای تعالی مناجات کرده و کلام او را شنیده است. هیهات! این چنین شخصی چقدر از حق به دور است! که اگر لذت کلام خدا را دریافته بود، به صوت زیبای خود توجه نمی‌کرد و خاطرش بدان پیوند نمی‌خورد! بدیهی است که لذت کلام جز از حیث معنی در جنبه دیگری یافت نمی‌شود و لذا چنین فردی در غروری بزرگ به سر می‌برد.

۵) گروهی دیگر به روزه گرفتن غره شدند و ممکن است همواره روزه بدارند و روزهای گرمی را روزه بگیرند، ولی با این حال زبان‌های خود را از غیبت باز نمی‌دارند، و خود را از ریا حفظ نمی‌کنند و شکم‌های خود را در موقع افطار از حرام باز نمی‌دارند، و در سخن گفتن نیز از یاوه‌گویی و زیاده‌گویی باکی ندارند. این گروه واجب را ترک کرده و به مستحب و مندوب روی آورده‌اند و بدین سان گمان دارند که به عنوان مسلمان، تسلیم خدا شده‌اند. هیهات! جز این نیست که مسلمان و تسلیم خدا کسی است که در پیشگاه او تعالی با قلبی سلیم حاضر شود؛ پس این گروه شدیدترین فریب را خورده‌اند و به خود مغرور گشته‌اند.

۶) گروهی دیگر به حج مغرور شدند، بدون این‌که از مظالم کناره گیرند، دیون خود را ادا کنند و در جلب رضایت پدر و مادر بکوشند و یا توشه سفر را از منبع حلال به دست آورند. چه بسا که نماز فرض را در راه حج ضایع سازند و نیز از پاکی جامه و بدن عاجز باشند و به ستم از دیگران حق راه‌داری بگیرند و رد راه از سخنان بیهوده و خصم‌انگیز پرهیز نکنند و حتی ممکن است که برخی از آنان از راه جمع حرام بر رفقایشان انفاق کنند و از آن ریا و خودنمایی را در نظر داشته باشند، بدین ترتیب در کسب حرام معصیت خدا مرتکب شده که این اول کار است و دوم این‌که در حالی به کعبه رسیده و در آن حضور یافته که قلبش ملوث به اخلاق رذیله و صفات مذموم شده و با این حال گمان دارد که در پیشگاه خدا مقامی ارجمند دارد. بدین سان این مرد مغرور گردیده و فریب‌خورده است.

۷) دسته‌ای دیگر راه بیم‌دادن و اندرز در پیش می‌گیرند و مردم را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و یکی از آنان را می‌بینی که به مردم ایراد می‌گیرد و آنان را به انجام نیکی فرمان می‌دهد و خود را فراموش می‌کند. چون مردم را به نیکی امر می‌کند، در کارش سخت‌گیر و در جست و جوی ریاست و عزت است و اگر مردم کار نادرستی از او مشاهده کنند و بر او ایراد بگیرند، خشمگین می‌شود و می‌گوید: «من محتسب هستم، چگونه بر من ایراد می‌گیری؟!» گاهی مردم را در مسجد گرد می‌آورد و اگر کسی تأخیر کند با او به تندی سخن می‌گوید، و چه بسا که ریا و خودنمایی و ریاست بر او غلبه کند. علامتش آن است که اگر در مسجد غیر او برخیزد و اداره جمع را به عهده بگیرد، بر او خشمگین می‌شود. بعضی از آنان را می‌بینی که اذان می‌گویند و می‌پندارند اذان‌شان به خاطر خدا است. اگر غیر او بیاید

و به هنگام عدم حضور او اذان گوید، قیامت بر او قائم می‌گردد و می‌گوید من به حقم نرسیدم و شما مزاحم شده‌ای!

بعضی از آنان به امامت مسجدی خود را مقید می‌دانند، و می‌پندارند که او بهتر از دیگران است و تمام هدفش آن است که به او عنوان «امام مسجد» گفته شود و چنین و چنان! علامتش آن است که اگر غیر از او کسی دیگر اما جماعت شود - هرچند از او هم پرهیزگارتر و دانشمندتر باشد - بر او گران می‌آید.

۸) دیگر گروه، در مکه و مدینه مجاور گشته‌اند و بر آن مغرور شده‌اند؛ به نحوی که دل‌ها و ظواهر و باطن‌های خود را پاک نساخته‌اند و چه بسا که دل‌هایشان به بلاد و منازل آنان وابسته است، و می‌بینی که به آن افتخار هم می‌کنند و می‌گویند: چندین سال است که در مکه رحل اقامت افکنده‌ام. این چنین شخصی مغرور است؛ زیرا بهتر آن است که در عین اقامت در شهر خود، قلبش به کعبه وابسته باشد و اگر هم مجاورت مکه را برگزیده، باید حق هم‌جواری را محفوظ دارد. و اگر به خاطر خدا به مکه آمده، باید حق خدا را مراعات کند، و اگر در مدینه سکنی گزیده، باید حق رسول خدا ﷺ را رعایت کند. چه کسی می‌تواند این حقوق را رعایت کند؟ این گروه مغرورند و به ظواهر فریب خورده‌اند و گمان کرده‌اند که محیط، باعث نجات آنان می‌گردد. هیئات! چه بسا که یکی از آنان حتی از بخشیدن لقمه‌ای برای انفاق به یک فقیر صرف‌نظر نکند. چقدر رعایت حق مجاورت خلق مشکل است؟! پس چگونه است رعایت حق مجاورت خالق و آنچه از حفظ جوارح و اعضا و قلب شخص و رعایت نیک آن الزامی است؟!

۹) گروهی دیگر زهد در مال را برمی‌گزینند و از غذا و لباس به حداقل آن قناعت و از مسکن به مسجد اکتفا می‌کنند. و می‌پندارند که مقام پارسایان را دریافته‌اند، و در حقیقت با این حال مشتاق ریاست و جاه هستند!

ریاست به یکی از این چیزها بدست می‌آید: یا به وسیله علم، یا وعظ، یا مجرد زهد. آنان آسان‌ترین راه را برگزیده و به بزرگ‌ترین مهلکات مبتلا شده‌اند؛ زیرا جاه‌پرستی بدتر از مال‌پرستی است و اگر یکی از آنان جاه‌طلبی را فرو می‌گذاشته و به مال‌طلبی روی می‌آورد، به سلامتش نزدیک‌تر می‌بود!

این گروه مغرورند و می‌پندارند که از زاهدان دنیا هستند و در واقع معنی دنیا را نفهمیده‌اند و چه بسا که ثروتمندان را نیز بر فقرا مقدم دارند!

یکی به علمش مغرور می‌شود و دیگری خلوت و گوشه‌نشینی برمی‌گزیند، ولی شروط آن را به همراه ندارد. یکی چون مال به او تقدیم شود، آن را دریافت نمی‌کند، از ترس این‌که مبدا گفته شود زهدش باطل است. در حالی‌که به مال علاقه و اشتیاق دارد، اما از مذمت مردم بیمناک است!

یکی بر خود سخت می‌گیرد و حتی در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند و قرآن ختم می‌کند و در عین حال در تمامی این‌ها به مراعات حضور دل اهمیت نمی‌دهد، و به بررسی و تطهیر آن از ریا و کبر و خودپسندی و سایر مهلکات توجه نمی‌کند و چه بسا می‌پندارد که عبادات ظاهری، کفۀ حسنات او را سنگین می‌کند. هیئات! که ذره‌ای از تقوا و یکی از خصائل ارزشمند، بهتر است از امثال کوه‌هایی عمل به جوارح.

۱۰) گروهی دیگر، بر نوافل بسیار حرص می‌ورزند و به فرایض در حد نوافل توجه نمی‌کنند، یکی از آنان را می‌بینی که به ادای نماز ضحی و نماز شب و امثال

آن خوشحال است و به نماز فرض احساس شادمانی نمی‌کند و در آن چیزی نمی‌بیند؛ زیرا حریص است آن را در اول وقت ادا کند و قول رسول خدا ﷺ را فراموش می‌کند که:

«قسم به خدا تقرب‌جویان به خدا تقرب نمی‌جویند، به چیزی بهتر از ادا آن چه خداوند بر آنان فرض گردانیده است!»

می‌بینی که شخص رعایت ترتیب در امور خیر را جزء کارهای ناپسند به حساب می‌آورد، در حالی که گاهی برای انسان دوفرض باهم مقرر می‌گردد که یکی فوت می‌شود و دیگری امکان فوتش نمی‌رود. یا گاهی انجام دو کار مستحب پیش می‌آید که یکی وقتش تنگ است و دیگری برای انجام آن وقت فراخ است. اگر شخص ترتیب را مراعات نمی‌کند، مغرور است و نظایر این امر بیش از حد متداول است؛ زیرا که معصیت ظاهر است و آنچه مغفور است، اهمیت تقدیم بعضی طاعات بر بعضی دیگر است؛ مانند تقدیم همه فرایض بر نوافل و تقدیم فرض‌های عین بر فرض‌های عین پائین‌تر از آن و تقدیم آنچه فوت می‌شود؛ مثل تقدیم حق مادر بر حق پدر، تقدیم نفقه پدر و مادر بر حج و تقدیم جمعه بر عید وقتی که روز عید مصادف با جمعه باشد و تقدیم فرض بر دیگر فرایض.

و چقدر بزرگ است بنده‌ای که این امر را اجرا کند و بدان توجه داشته باشد؛ ولی غرور در اجرای ترتیب دقیق است! و فریبندگی آن بسیار پنهان، که کسی بر کشف آن قادر نیست، مگر علما راسخ در علم!

صنف سوم

از مغرورترین، صاحبان سرمایه‌اند

و آنان گروه‌های مختلفی هستند:

۱- فرقه‌ای به نام احداث مساجد، مدارس، رباط‌ها، ایوان‌ها، مخازن آب و سایر نیازهای ظاهری مردم همت می‌گمارند و آن‌گاه اسامی خود را با آجر یا سنگ بر روی بنا حک می‌کنند تا یادشان جاودانه گردد و پس از مرگ اثرشان باقی باشد و بدین سان گمان می‌کنند که مستحق غفران خدا هستند. آنان از دو جهت مغرورند: اول آن‌که پولی را که در احداث اماکن مذکور صرف می‌کنند از طریق ظلم، شبهات، رشوه و مقام‌های اشغال کرده به دست آورده‌اند و در کسب پول، خشم خدا را برانگیخته‌اند و چون در کسب پول اماکن خدا را نافرمانی کرده‌اند، پس واجب بر آنان توبه است و بازگرداندن اموال به اهل آن؛ البته اگر زنده هستند و به وارثان شان اگر مرده‌اند و اگر هم ورثه‌ای ندارند، واجب آن است که مال را در مهم‌ترین مصالح جامعه به مصرف برسانند و چه بسا که مهم‌ترین مصالح، تقسیم آن بر مساکین باشد. به راستی چه فایده‌ای در احداث بنایی است که نیازی بدان نیست و بنیان‌گذارش هم می‌میرد و آن را ترک می‌کند؟! فقط چیزی که هست این‌که: بر این گروه، ریا، شهرت‌طلبی و لذت‌یادگاری گذاشتن چیره شده است.

و دوم این‌که آنان می‌پندارند با این کارها اخلاص خود را به نمایش گذاشته‌اند و قصدشان در صرف پول در بناهای عالی، خیر بوده است؛ ولی اگر یکی از آنان مکلف شود که یک دینار بر مسکینی انفاق کند نفسش بدان رضایت نمی‌دهد؛ زیرا حب مدح و ثنا در باطن او جای گرفته است.

۲- گروهی دیگر مال حلال کسب کرده‌اند و از حرام دوری گزیده‌اند و آن را در بنای مساجد به مصرف رسانیده‌اند. آنان نیز از دو جهت مغرورند:

اول از جهت ریا و خودکفایی و تمجید مردم؛ زیرا بعید نیست درکنارش یا در شهرش نیازمندانی باشند که انفاق اموال به آنان مهم‌تر از صرف پول در بنای مساجد باشد؛ به دلیل این که مساجد بسیاراند لزومی ندارد که رد هر کوی و برزن مسجدی بنا شود و مساکین و فقرا چشم به راه کمک باقی بمانند.

آنچه باعث شده او به آسانی در بنای مساجد پول خرج کند، آن است که این امر در چشم مردم نمایان است و تعریف و تمجید مردم را نسبت به او به دنبال می‌آورد. می‌پندارد که این کار او برای خدا است، در حالی که برای غیرخدا است و نیت او بر این مسئله بهتر واقف است؛ زیرا که وجدان او ناراحت است و می‌گوید: جز این نیست که هدفم از این بنا خدا است.

دوم این که شخص پولش را در تزیین مسجد با نقاشی‌های ممنوعه به مصرف می‌رساند؛ نقاشی‌هایی که دل‌های نمازگزاران را مشغول می‌سازد؛ زیرا چون بدان می‌نگرند، خشوع نماز را از دست می‌دهند و حضور دل، که مقصد نماز است، رخت بر می‌بندد. پس هر چه در نمازشن پیش می‌آید و یا در غیر نماز آنان را مشغول می‌سازد، به واسطه دقتی است که در بنای مسجد به عمل آمده است و تزیین مسجد به هیچ وجهی روا نیست.

حسین علیه السلام فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله، خواست در مدینه مسجدش را بنا کند، جبرئیل نزدش آمد و گفت: آن را به ارتفاع هفت ذرع بنا کن و تزیین و نقاشی‌اش مکن.»

با این اوصاف، این گروه تزیین «منکر» را «معروف» می‌بینند و بر آن تکیه می‌زنند و در این مغرورند.

۳- گروهی دیگر از اموال خود انفاق می‌کنند و به نیازمندان و مساکین صدقه می‌دهند؛ ولی آن را در محافل و مراکز تجمع مردم انجام می‌دهند و از عادات نیازمندان سپاس‌گزاری و افشای نیکوکاری است. پس از کمک و صدقه دادن پنهانی کراهت دارند و اگر فقیر آن‌چه از آنان به عنوان صدقه دریافت داشته را مخفی کند، آن را خیانت نسبت به خود و کفران نعمت تلقی می‌کنند. و چه بسا که همسایه‌های آنان گرسنه باشند، ولی برای کمک و مساعدت‌شان هیچ اقدامی نکنند. ابن عباس رضی الله عنه فرموده است:

«در آخرالزمان بدون سبب حاجی زیاد می‌شود. سفرشان دل‌انگیز می‌نماید و روزی و نعمت بر آنان گسترده می‌گردد و در حالی از سفر حج باز می‌گردند که بار گناه بر دوش دارند و به چپاول‌گران بدل شده‌اند، شترش - وسیله سفر - راهی بیابان‌ها و شنزارها است و همسایه‌اش در جوارش گرفتار است، ولی به او نمی‌پردازد و کمکش نمی‌کند.

۴- گروه دیگر از سرمایه‌داران، اموال را نگهداری می‌کنند و از انفاق آن بخل می‌ورزند و فقط به عبادت بدنی مشغول می‌شوند که در آن نیازی به انفاق مال نیست؛ مثل روزه‌گرفتن روز، قیام شب و ختم قرآن. و این گروه نیز مغرورند؛ زیرا که بخل نابدکننده، بر باطن‌هایشان مستولی گردیده، پس آنان نیازمند انگیزه‌ای برای بیرون آوردن پول می‌باشند در حالی که به طلب فضایی برآمده‌اند، که به آن مشغول هستند، مثال‌شان مانند کسی است که در جامه‌اش ماری رفته و او را مشرف به

نابودی کرده و او در طلب سکنجین برای تسکین صفرای خود می‌باشد؛ به راستی مار گزیده به سکنجین چه نیازی دارد!

به بشر حافی گفته شد: فلانی بسیار نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد. فرمود: این مسکین خود را وا گذاشته و به دیگری پرداخته است. جز این نیست که او می‌بایست به گرسنگان غذا دهد و به مساکین انفاق کند؛ این بهتر است برایش از گرسنگی دادن خودش و نیز از نمازهای نافله‌اش؛ با این که او دنیا را جمع کرده، و از نیازمندان بازداشته است.

۵- بر گروهی دیگر از سرمایه‌داران بخل غلبه کرده، به طوری که، جز از زکات نفس‌هایشان از چیز دیگری از سرمایه‌هایشان صرف‌نظر نمی‌کنند و زکات را هم از مال پست و بی‌ارزش، که از آن دل برکنده‌اند، ادا می‌کنند و برای تسلیم آن به نیازمندان در جست و جوی نیازمندی برمی‌آیند که به آنان خدمت کند و یا بخشی از نیازهای‌شان را برآورده سازد و در پی کسی بر می‌آیند که در آینده امید مزدوری او را دارند و به طور کلی زکات را به کسی می‌دهند که غرضی از غراض‌شان را برآورده سازد. یا زکات به شخصی می‌دهند، که از طرف یکی از بزرگان معین و مشخص شده باشد، تا بدین وسیله نزد آن بزرگ به منزلت و مقامی نایل آیند تا برای رفع احتیاج در موارد لزوم اقدام کند همه این‌ها تباه کننده نیت است و عمل را «حبطه» می‌سازد و صاحب آن مغرور است و گمان می‌کند که از خدای فرمان می‌برد، در حالی که فاجر است؛ زیرا در عبادت خدا غرضی غیر از خدا می‌جوید و بدین ترتیب او و امثال او با سرمایه فریفته شده‌اند.

۶- گروهی از عوام خلق و صاحبان سرمایه و نیازمندان، به حضور در مجالس ذکر غره شده‌اند و گمان دارند، که این حضور، آنان را بی‌نیاز می‌کند و برایشان

کافی است؛ پس آن را به عنوان عادتی تلقی کرده‌اند و پنداشته‌اند مجرد سماع و عظم، برایشان ثواب به دنبال دارد، بدون آن‌که به عمل بپردازند و یا از وعظ پند گیرند. این قوم نیز مغرورند؛ زیرا حصول فضل مجالس ذکر، شروط به این است که مشوق به خیر باشد و اگر علاقه به نیکی را نشوراند، خیری در آن نیست. رغبت به کار خیر، پسندیده است؛ زیرا انسان را به عمل وامی‌دارد و باز اگر رغبت انسان را به عمل واندارد، در آن هم خیری نیست.

بعید نیست که شخص به سبب شنیدن موعظه مغرور گردد و چه بسا که - به او از لحاظ رقت قلب - حالتی همانند زنان رخ دهد و او را به گریه وادارد و چه بسا وقتی سخنی ترسناک بشنود، صورتش زرد گردد و بگوید: «ای خدای سلام! مرا در آن‌جا به سلامت درا و پناه می‌جویم به خدا و خدا مرا کافی است و هیچ‌توان انجام کار و هیچ‌بازدارنده‌ای از گناه نیست، مگر خدای یکتا!»

این شخص با گفتن این کلمات تصور می‌کند، که به تمامی خیر دست یافته و در آن حال مغرور است. جز این نیست که مثال او مانند مریضی است که به مطب پزشکان مراجعه می‌کند و توصیف و بیان پزشکان را می‌شنود که اثرات دارو را برایش شرح می‌دهند، ولی او نه دستور پزشکی را عمل می‌کند و نه به آن شروع می‌کند و با این حال فقط با رفتن نزد پزشک می‌پندارد که راحت شده و سلامت را بازیافته است. نیز گرسنه‌ای که پیش کسی رود که او توصیف غذاهای خوشمزه را می‌کند ولی از غذا خبری نیست.

بنابراین هر وعظی که یکی از خصوصیات موجود شما را تغییر ندهد و در پی آن افعال شما تغییر نکند به طوری که خداوند اعمال شما را بپذیرد و این اعمال موجب روی برتافتن شما از دنیا گردد و شما را متوجه خدا سازد، نه تنها فایده‌ای

دربرندارد، بلکه علاوه بر آن ضد شما را متوجه خدا سازد، لذا اگر فقط وعظ را
وسیله نجات خود می‌بینی، مغرور و فریب‌خورده هستی!

صنف چهارم

از مغرورترین، صوفی مآبان هستند

چقدر غرور و فریب‌کاری در این گروه فراوان است!

۱- از جمله مغروران این صنف، صوفیان اهل این زمان‌اند، مگر کسی که خدا او را حفظ کرده باشد. آنان به لباس، نطق و هیئت مخصوص فریفته شدند، تا حدی که خود را مشابه صوفیان صادق درآوردند و لباس آنان را به تن کرده و هیئت آنان را برای خود طراحی کردند و الفاظ آداب و مراسم و اصطلاحات و احوال ظاهری آنان رد سماع، رقص، طهارت و نماز را برای خود برگزیدند و در جلوس بر سجاده خود را به شکل آنان ساختند؛ یعنی سرهایشان را پائین انداخته و در جیب فرو بردند و خود را به گونه متفکری ساختند، که نفس‌ها را حساب شده می‌کشند و آواز از در سخن گفتن پائین می‌آورد و فریاد زدنش به گونه خاصی است و...

این قوم چون این روش صوفی‌مآبانه را آموختند، پنداشتند که این کارها باعث نجات‌شان می‌گردد؛ لذا هرگز خود را سرزنش نکردند و با تلاش و ریاضت و مراقبت قلب و تطهیر باطن و ظاهر از گناهان آشکار و پنهان، خود را به رنج نینداختند. آری! همه این تزویرها در منازل تصوف انجام می‌شود.

وانگهی این صوفی‌مآبان بر محرمات و شبهات و اموال سلاطین یورش می‌برند و سر لقمه‌ای نان و مبلغ ناچیزی پول و یا غله با هم به رقابت می‌پردازند و بر سر هیچ و پوچ به هم حسد می‌ورزند و برخی از آنان آبرو و پرده دیگری را به خاطر اغراض مادی می‌درند؛ پس این گروه غرور و فریب‌شان ظاهر و هویدا است.

مثال آنان همانند پیرزنی است که بشنود اسامی رزمندگان و قهرمانان و جنگ‌جویان در یونان ثبت می‌گردد و آن زال هم خود را به لباس و شکل آنان در

می‌آورد و چون خبر به پادشاه می‌رسد که چنین قهرمانی پیدا شده، او را می‌بیند او پیرزنی سیه چرده و زشت است و با عتاب به او می‌گوید از این که شاه را به تمسخر گرفته‌ای شرم نمی‌کنی؟! او را زیر پای فیل بیندازید! و چنین می‌کنند و فیل هم او را پایمال می‌سازد و کار او به نابودی او منتهی می‌گردد.

۲- گروهی دیگر از صوفی‌مآبان، بیش از گروه قبلی در فریفتگی و غرور گرفتار آمده‌اند؛ زیرا برایشان اقتدا به روش صوفیان صادق در پوشیدن جامه‌های ضخیم و زبر و رضایت به حداقل غذا و نکاح و مسکن، کار دشواری است و نمی‌توانند خود را به شکل آنان درآورند؛ پس تصمیم گرفتند، که تظاهر به تصوف کنند و متظاهر به تصوف چاره‌ای ندارد جز این که خود را به لباس صوفی واقعی درآورد؛ از این رو از پارچه‌های پشمی و ابریشمی صرف‌نظر کرده و در پی به دست‌آوردن پارچه‌های گران‌بها و رنگارنگ از قبیل چادرها و حوله‌ها و سجاده‌ها برآمدند، که بهای آنها از قیمت پارچه‌های پشمی و ابریشمی هم بیشتر است. این قوم از معصیت‌های ظاهری نیز اجتناب نمی‌کنند، چه برسد به اجتناب از معصیت‌های باطنی!

هدف آنان آسودگی و عیاشی و خوردن اموال سلاطین و امثال آنان است و با این وصف، خود را نیک می‌پندارند! و ضرر این گروه بر مسلمانان بیش از ضرر دزدان است؛ زیرا که این قوم دل‌های مردم را می‌ربایند و با ظاهرسازی و حقه‌بازی مردم را فریب می‌دهند و دیگران نیز در این راه به آنان اقتدا می‌کنند و بدین سان سبب نابودی مردم می‌شوند و تصوف را بدنام می‌کنند و اگر خلق رسوائی‌شان را بدانند و گمان کنند که اهل تصوف چنین هستند، همه صوفیه را به طور مطلق مورد مذمت و نکوهش قرار می‌دهند.

۳- دیگر گروه از صوفی‌مآبان، مدعی علم مکاشفه و مشاهده حق و عبور از مقامات و وصل و ملازمت در عین شهود و وصول به قرب خدای تعالی را کرده‌اند. این بیچارگان دارای هیچ عرفانی نیستند و وصال آنان جز رسیدن به این الفاظ، چیز دیگری نیست.

او به فقها، قاریان قرآن، محدثین و اصناف علما به چشم حقارت می‌نگرد، حال با عوام معامله‌اش چگونه خواهد بود؟ کار به جایی می‌رسد، که دهقان کشاورزیش را ترک می‌کند و بافنده، ریسندگی خود را کنار می‌گذارد تا چند روزی در خدمت شیخ باشد و می‌بیند که شیخ همان کلمات تقلبی را به کار می‌برد و تکرار می‌کند. گویا از وحی سخن می‌گوید و از اسرار و رازهای جهان صحبت می‌کند و بدین سان همه علما و بندگان خدا را کوچک می‌بیند و درباره بندگان خدا می‌گوید: آنان مزدوران خسته‌اند! و درباره علما می‌گوید: آنان به وسیله حدیث در پرده‌اند و از اسرار خبر ندارند! و خود ادعا می‌کند که به حق رسیده است و از زمره مقربین خدا است؛ در حالی که نزد خدا از فجار منافق به حساب می‌آید و نزد صاحب‌دلان از احمق‌های نادان! این چنین شخصی هرگز به علمی دست نیافته و دارای هیچ خصلت نیکی نیست، و در دانش مقامی ندارد و قلبش را مراقبت نکرده و به جز پیروی از هوی و هوس، و تکرار یاوه‌گویی به کار دیگری اشتغال نیافته است و اگر به کاری مشغول می‌شد که نفعی به او می‌رساند برایش بهتر می‌بود.

۴- گروهی دیگر از گروه قبل فراتر رفته‌اند؛ به طوری که اعمال را خوب انجام داده‌اند و در پی کسب حلال برآمده‌اند و به توجهی قلب مشغول گردیده‌اند و یکی از آنان را می‌بینی حالتی یافته که ادعای رسیدن به مقامات زهد و توکل و رضا و

حب را می‌کند، بدون آن‌که بر حقیقت این مقامات وقوف یافته و بر شروط و علامات و آفات آن آگاهی داشته باشد.

بعضی از آنان مدعی وجد و حب خدا هستند و می‌پندارند که واله و شیدای خدایند و چه بسا درباره خداوند به خیالات فاسد پردازند، که بدعت در دین و یا کفر را در پی آورد و با این حال مدعی حب خدا هستند؛ البته قبل از آن‌که معرفت او تعالی را حاصل کنند، و این امر هرگز متصور نخواهد شد.

وانگهی آن شخص همیشه از آن‌چه که خدا دوست نمی‌دارد، خود را جدا نمی‌سازد و خواهشات نفسانی خود را گاهی در مقابل اوامر خدا ایثار می‌کند، و از ارتکاب بعضی از امور به خاطر شرم از خلق خودداری می‌کند؛ ولی اگر در خلوت باشد، به خاطر شرم از خدا کار زشت را ترک نمی‌کند، و نمی‌داند که همه این امور، مناقص حب است.

بعضی از آنان به قناعت تمایل نشان می‌دهند و توکل می‌کنند و به کوه‌ها روی می‌آورند و توشه‌ای بر نمی‌گیرند، تا بدین وسیله توکل خود را اثبات کنند و بیچارگان نمی‌دانند که این کار بدعتی است که از هیچ‌کدام از صحابه رضی الله عنهم و سلف این امت نقل نشده است و این در حالی است که آنان به امر توکل عالم‌تر بودند، از آن‌چه این قوم از توکل دریافته‌اند؛ توکلی که مخاطره روح و ترک توشه را به همراه دارد! بلکه صحابه رضی الله عنهم و سلف امت، در هر سفری برای خود برمی‌داشتند و بر خدای تعالی توکل داشتند نه بر توشه. در حالی که این قوم چه بسا که توشه را ترک می‌کنند و به اسباب دیگری که مورد وثوق‌شان است، متوسل می‌گردند!

در هر مقامی از مقامات منجیه غرور و فریب و جود دارد که قومی بدان غره شدند و ما مداخل آفات در مقامات را، در (درء منجیات) از کتاب احیا یاد کرده‌ایم.

۵- دیگر گروه در امر غذا بر خود تنگ گرفته‌اند. حتی درصدد دریافت غذای حلال ناب برآمده‌اند، ولی توجه به قلب و جوارح را ترک کرده و فقط به یک خصلت اهمیت داده‌اند.

بعضی از آنان در غذا، لباس و کسب از حلال استفاده و در آن تعمق می‌کنند، ولی نمی‌دانند که خدا جز با کمال طاعات از بنده راضی نخواهد شد! اگر کسی بعضی از امور فرمان را اجرا کند و بعضی را به حال خود واگذارد، فریفته شده است.

۶- گروهی دیگر ادعای حسن خلق و تواضع و فروتنی و گذشت دارند. آنان به قصد خدمت‌گزاری صوفیان قومی را گرد آورده و خود را مکلف به خدمت‌شان ساختند، و آن را شبکه‌ای برای به دست آوردن زمام دنیا قرار دادند و در آن به مال‌اندوزی و بهره‌گیری و تکثیر ثروت پرداختند و هدف واقعی‌شان همین بود و بس! آنان در عین تظاهر به خدمت و تواضع و ادعای مهربانی و خدمت‌گزاری و پیروی، به گردآوری مال حرام و شبهات می‌پردازند، تا آن را به سر رفقای خود انفاق کنند و پیروان خط و گروه خود را افزایش دهند و با این خدمت، اسم‌شان این‌جا و آن‌جا سر زبان‌ها بیفتد!!

بعضی از آنان از سلاطین و ستم‌گران پول می‌گیرند، تا در سفر حج برای صوفیان به مصرف برسانند، و شخص می‌پندارد، که قصد او نیکی و انفاق است و او عامل خیر است؛ در حالی که انگیزه همه این‌ها همان ریا و خودنمائی است؛ زیرا که این قوم همه اوامر خدا را ترک کرده و راضی شده‌اند که حرام را دریافت کنند، و از آن نفقه بدهند.

مثال کسی که مال حرام را در راه حج مصرف می‌کند مانند کسی است که مسجدهای احوال می‌کند و مصالح آن را از نجاست و پلیدی‌ها قرار می‌دهد و گمان می‌کند، که قصد عمارت را دارد.

۷- گروهی دیگر خود را به مجاهده، تهذیب اخلاق و تطهیر نفس از عیوب آن مشغول کردند در آن به ژرف‌بینی پرداختند و تحقیق در عیوب نفس و شناخت نیرنگ‌های آن را به صورت علم و حرفه درآوردند و در تمام مسایل روانی اطلاعات و فهم کسب کردند و عیوب نفس را با استنباط دقیق کلام در آفات آن حفظ کردند و گویند این در نفس عیب است و غفلت از بودن عیب، خود عیب است و در این راستا کلماتی مسلسل‌وار به کار گرفتند و اوقات خود در این راه است و در این راه تلف کردند؛ زیرا که آنان با نفس‌ها خود درگیرند و با خالق خود پیوندی ندارند و مثال‌شان مانند کسی است که به اوقات حج و مسایل آن مشغول گردد، ولی به سفر حج نرود! و مشغول شدن به اوقات و مسایل حج او را بی‌نیاز از حج نمی‌گرداند؛ پس این چنین شخصی مغرور فریب‌خورده است.

۸- گروهی دیگر از این حدود گذشتند و وارد سلوک در طریق شدند و ابواب معرفت بر آنان گشوده شد. چون نسیم معرفت را استشمام کردند، مسرور گشته و آن را عجیب یافتند، و مسایل شگفت‌انگیزش آنان را به حیر واداشت؛ پس دل‌هایشان به التفات بدان سو و تفکر در آن متوجه گشت و کیفیت گشایش دریچه معرفت بر آنان و بسته بودن آن بر دیگران، آنان را به اندیشه واداشت و این غرور و فریب است؛ زیرا شگفتی‌های طریق خدا را نهایی نیست و لذا هر کس بر امری شگفت‌انگیز توقف کند و خود را بدان مقید سازد، گام‌هایش به سوی جلو کوتاه می‌گردد و از وصول به مقصد، محروم می‌ماند.

مثال آن مانند کسی است که بر پادشاهی وارد شود و بر درب بارگاه با باغی مواجه شود که در آن گل‌ها و چراغ‌هایی است که قبلاً مثل آنرا ندیده است، پس توقف می‌کند، و به نظاره زیبایی‌ها می‌پردازد، تا که زمان ملاقات با پادشاه از او فوت می‌شود و بدون نتیجه باز می‌گردد.

انواع فریب‌خوردگی و غرور در طریق سلوک به سوی خدای تعالی، غیرقابل حساب است و به نهایت نمی‌رسد، مگر پس از شرح تمام علوم پنهانی! و این از آن چیزهایی است که در ذکر آن رخصت نیست و گاهی اظهار آن جواز دارد باشد که کسی بدان فریفته نشود!

و توفیق با خدا است و او مرا کافی است و

بهترین و کیل است؛

ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم و صلی الله علی

سیدنا محمد و علی آله و صحبه أجمعین.